

بررسی تطبیقی نقش «فضا و مکان» در پذیرش هویت فراملی در آثار جومپالاهیری و مهرنوش مزارعی از منظر نقد پسا استعماری

امید ورزنده^۱

سید رضا ابراهیمی^۲

سید محمد کریمی بهبهانی^۳



چکیده

بحران هویت یکی از دغدغه‌های مهم مهاجرین پس از شروع زندگی در مکان و فضای جدید زندگی است. نسل اول مهاجرین به دلیل تکامل روند پذیرش هویت ملی و داشتن تجربه زیست شده در فضای خانه (زادگاه)، با چالش بزرگی مواجه هستند که پذیرش هویت جدید و فراموشی فرهنگ ملی بخش بزرگی از آن است. مهاجرین با ورود به «فضای میانه یا سوم» یا «فضای بینابینی» سعی می‌کنند هویتی سیال یا دوگانه را نهادینه سازند که بین هویت ملی و هویت فضای مهاجرت عادل برقرار نماید. این هویت جدید هویت فراملی (Transnational) خوانده می‌شود. چالش پیش روی مهاجرین برای پذیرش هویت فراملی برای نسل دوم مهاجرین که در غرب متولد شده و در آنجا بزرگ شده‌اند به مراتب پیچیده‌تر و سخت‌تر از نسل اول است. نسل دوم مهاجرین در دو بستر مجزا و کاملاً متفاوت از هم هویت خود را می‌سازند. بستری به نام خانواده که از آنها می‌خواهد ریشه‌های فرهنگی و ملی هویت خود را پاسداری کنند و بستر دوم جامعه مهاجرت که آنها را با فرهنگ و هویت ملی شهروند درجه دو تلقی کرده و «دیگری» می‌نامد. این تحقیق سعی دارد با استفاده از شیوه نقد پسا استعماری و آراء هومی بابا به مقایسه تطبیقی آثار دو نویسنده‌ی زن شرقی و ساکن غرب بپردازد که به مسئله هویت فراملی مهاجرین شرقی توجه خاصی داشته‌اند. در این تحقیق سعی شده مفهوم و نقش فضا و مکان در شکل‌گیری هویت فراملی در نسل دوم مهاجرین در دو اثر هم‌نام اثر جومپالاهیری و داستان جاده از مجموعه داستانی «غریبه‌ای در اتاق من» نوشته‌ی مهرنوش مزارعی مورد بررسی قرار گیرد. در این جستار، اهمیت فضای زندگی پیش از مهاجرت در شکل‌گیری هویت ملی، تقابل فرهنگی بین فضای جامعه‌ی مهاجرت و خانواده، چالش ایجاد شده در پذیرش ارزشهای فرهنگی در خانواده و جامعه و در نهایت چگونگی روند شکل‌گیری هویت فراملی در بین نسل دوم مهاجرین از جمله مواردی است که مورد خوانش پسا استعماری قرار می‌گیرد.

کلمات کلیدی: هویت فراملی، فضا و مکان، مهرنوش مزارعی، جاده، جومپالاهیری.

۱ - استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سنندج، ایران

۲ - مربی گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سنندج، ایران

۳ - استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران

بینود پودیال (۲۰۱۰) در پایان نامه خود با عنوان «بازسازی هویت فراملی در آثار نرما کاتوس و جومپا لاهیری» به بررسی مفهوم هویت و مکان با استفاده از نقد پسا استعماری می‌پردازد. او با مقایسه‌ی آثار نویسندگان مذکور پیامی مشترک را در آنها واکاوی می‌کند: جهانی شدن، رشد تکنولوژی و ارتباطات فرد نمی‌تواند در مرزهای فرهنگی بومی و سنتی باقی بماند و فرهنگ سرزمین جدید ناگزیر در شکل‌گیری فرهنگی و هویتی مهاجرین نقش بسزایی ایفا می‌کند (Paudyal, 2010).

سید شهاب‌الدین ساداتی در مقاله‌ای با عنوان «هویت‌های دورگه در رمان عطر سنبل، عطر کاج: خوانشی با رویکردی پسااستعماری» سعی کرده با استفاده از نظریات ادوارد سعید و هومی بابا به بررسی رمان عطر سنبل، عطر کاج اثر فیروز جزایری دوما بپردازد. این رمان که رمانی کوتاه درباره زندگی ایرانیان مهاجر و مسائل فرهنگی آنان در آمریکاست، لزوم پیدایش هویت‌های دورگه یا فراملی را به دلیل ارتباط و آمیزش جامعه‌ی آمریکایی و اروپایی بررسی می‌کند. (ساداتی، ۱۳۸۷).

با بررسی پیشینه‌ی تحقیقاتی موجود در زمینه پذیرش هویت توسط مهاجرینی که به غرب مهاجرت می‌کنند، این تحقیق روی این مسأله متمرکز شده است که مهاجرین نسل اول دارای تجربیات مصور و زیست شده‌ای از خانه (زادگاه) و فضای فرهنگی و هویت‌ساز آن هستند، درحالی‌که نسل دوم مهاجرین فاقد چنین تجربه‌ای هستند و مکان و فضای مهاجرت را خانه می‌دانند. این مسأله منجر به بروز چالش بین این دو نسل شده و در نهایت نسل دوم مهاجرین به دو شکل با بحران هویت کنار خواهند آمد. شکل اول پذیرش هویتی فراملی و دورگه است که در فضای میانه فرهنگی رخ می‌دهد و شکل دوم پذیرش هویت فضای مهاجرت است. این تحقیق سعی دارد به بررسی نقش فضا و مکان در چگونگی رشد و پذیرش هویت در نسل دوم مهاجرین در آثار دو نویسنده مذکور بپردازد که کمتر مورد توجه محققین پیشین بوده است.

۳- روش شناسی

ادبیات و نقد پسا استعماری در غرب با نظریه‌های ادوارد سعید و کتاب معروف او با عنوان شرق شناسی (۱۹۷۸) شناخته شد. سعید به این تفکر انتقاد داشت که غربی‌ها فرهنگ خود را کلان شهری و پیشرفته، و فرهنگ شرقی و شرقی‌ها را بومی، وحشی و عقب افتاده می‌دانستند. او معتقد بود اروپایی‌ها و استعمارگران خود را تجسم انسان راستین یا «نفس» حقیقی می‌دانند و بومیان را «دیگری» تعبیر می‌کنند. این نگرش باعث می‌شود استعمارگران دو دنیای متفاوت یعنی دنیای «ما» متمدن‌ها و «دیگران» وحشی را برای خود متصور شوند (Said, 1979). نظریه پردازان پسا استعماری سوژه‌های استعماری را دارای نگرش دوپاره یا ذهنیت دوپاره می‌دانند که بین دو فرهنگ متضاد استعمارگر و فرهنگ جامعه بومی گیر افتاده‌اند (Du Bois, 1994). ذهنیت دوپاره یکی از عوامل مهم ایجاد مهاجرت‌های اجباری است که به نوبه خود باعث تشکیل جوامع بومی دور از وطن یا آوارگان می‌شود. این مهاجرت از دیدگاه برخی معتقدین مانند هومی بابا به دلیل جابه جایی مکانی افراد و تعلق نداشتن به زادگاه بومی و محل جدید زندگی حالتی به نام «بی‌آشیانی» یا «نا‌خانمانی» ایجاد می‌کند که در آن فرد دچار نوعی بحران هویت و عدم احساس تعلق به فرهنگ جامعه میزبان می‌شود (Bhabha, 1994:14). هومی بابا گفتمان جدیدی برای رد کردن آنچه سوژه‌های استعماری و بی‌آشیانی خوانده می‌شود ارائه کرد.

شاید مهم‌ترین تاثیرگذاری هومی بابا روی مطالعات پسااستعماری واژه یا عبارت دورگه است. ادوارد سعید استعمارگر و استعمارشده را در دو نیم‌کره متفاوت تجسم کرد اما هومی بابا به دلیل علاقه به تعامل بین این دو بخش حرکت‌ها و جنبش‌های متعددی را در این دو بخش متصور شده است. او دامنه‌ی مطالعاتش را از حوزه‌ی تسلط و قدرت استعماری و سرکوب ساکت سنت‌های بومی به سمت دوگانگی استعماری

ملی خود را حفظ کنند. در داستانهای هر دو نویسنده مورد بحث این تحقیق یعنی مزارعی و لاهیری، شخصیت‌ها به شیوه‌های متعدد با گذشته و خاطرات دوران زندگی در زادگاه خود مواجهند. آن‌ها با بازگو کردن و مرور خاطرات خوب گذشته سعی دارند بر چالش پذیرش هویت بیگانه یا غربی غلبه نمایند. زندگی و تجربه زندگی در کشوری بیگانه بین خود و دیگری (خود/دیگری) شکافی عمیق ایجاد می‌کند. از یک طرف آن‌ها سعی دارند ارتباط خود را با خانه یا زادگاه خود حفظ نمایند و از طرفی دوست دارند لذت آزادی و ایجاد ارتباط با جامعه جدید را نیز تجربه کنند. نسل دوم و سوم مهاجرینی که فاقد این‌گونه خاطرات زیست شده هستند با نسل اول که مرتباً خاطرات و تجربیات خود را واکاوی می‌کنند، بیگانه هستند. نسل دوم که عمدتاً در غرب متولد شده‌اند تصویر واضحی از تجربیات والدین خود ندارند و گاهی این تجربیات برای آن‌ها نامفهوم و بیگانه است. عدم وجود ارتباط بصری و واقعی نسل دوم با تجربیات نسل اول باعث می‌شود شکاف هویتی بین این دو نسل عمیق‌تر شود و برخی ارزشها و معانی برای نسل دوم بی‌اهمیت تصور شود. بعد دیگر قضیه برای مهاجرین نسل اول این است که آن‌ها با مرور خاطرات گذشته و رجوع به تجربیات زیست شده خود از مرزهای هویتی که باید آنرا طی کنند، دور می‌شوند و هویت ملی برای آن‌ها هر چه بیشتر پر رنگ می‌شود. نتیجه‌ی این چالش پذیرش سخت‌تر و دردناک‌تر هویت فراملی است؛ هویت جدیدی که در فضای سوم برای مهاجر شکل می‌گیرد و در فضای سیال بین دو هویت ملی و غربی در حرکت است.

لاهییری در رمان «خاک غریب» این چالش را به خوبی به تصویر می‌کشد و در نهایت چالش بین خاطرات گذشته و فراموش کردن آن برای زندگی در اکنون به ایجاد ارتباط بین دو فرهنگ و پذیرش هویت فراملی توسط شخصیت‌ها می‌انجامد. خاطرات مهاجرین تصویری ایده‌آل از گذشته می‌سازد که در خانه یا زادگاه رخ داده و عدم

را که در شکل‌گیری هویت گوگول نقش دارد معرفی می‌کند. اول در شهر کوچک دانشگاهی نزدیک بوستون و دوم، ملاقات گوگول از قبرستان شهر که اولین قدم در شکل‌گیری هویت فراملی اوست. شهر کوچک دانشگاهی که در نیو انگلند واقع شده تاریخی پسا استعماری دارد که قلعه‌ها و بناهای قدیمی دوران استعمار در آن نشان از این مطلب دارد که آمریکا پناهگاه مهاجرین است. تصویر قبرستان نوعی هتروتوپیا از دیدگاه فوکو است. گوگول در کلاس ششم به عنوان کار کلاسی به قبرستان برده می‌شود و معلم به آنها پیشنهاد می‌دهد که با کنکاش در میان اسامی روی قبرها، ارتباط اسامی را با نامهای خودشان بیابد یا به عبارتی بعضی از افراد خانواده را در قبرستان پیدا کنند. برخی از همکلاسی‌های گوگول اسامی مشابه یا نام خانوادگی خود را می‌یابند اما گوگول در می‌یابد که هیچ اسمی با نام گانگولی (نام خانوادگی گوگول) وجود ندارد. (Lahiri, 2003:69). قبرستان نوعی استعاره برای گوگول است که او فاقد هر گونه ریشه و تباری در آن کشور است و هیچ تاریخ اجدادی در آن خاک برای او وجود ندارد که فضای ملی و سنتی را برای او زنده نگه دارد. این تجربه برای مهاجرین نسل اول زیاد سخت و دلهره‌آور نیست اما برای مهاجرین نسل دوم و سوم که به دنبال یافتن ریشه‌های فرهنگی مشترک هستند بسیار دردناک و سخت است. عدم تعلق ریشه‌ای به سرزمین جدید در گوگول این حس را ایجاد می‌کند که اکنون زمان آن رسیده که باید جایگاه و ریشه‌ای در خاک جدید بیابد. لاهیری شروع جدید برای پذیرش هویت فراملی و آغاز ریشه دواندن در فضای جدید را برای گوگول امکان و فرصت تازه مهاجرین نسل دوم هندی آمریکایی‌داند که در فضای جدید مهاجرت شروع جدیدی را برای خود رقم می‌زنند.

برای درک بهتر از عبارت هومی بابا با عنوان « فضای میانه » یا « فضای بینابینی » و تأثیر این فضا در شکل‌گیری هویت فراملی در نسل دوم مهاجرین باید به مطالعه

نماید. هنگام تولد گوگول در بیمارستان، والدین او بر طبق سنت بنگالی دو نام برای او انتخاب می‌کنند؛ نامی به عنوان نام رسمی و نام دیگر به عنوان نام مستعار تلقی می‌شود. نام مستعار در فرهنگ بنگالی توسط اعضای خانواده و بستگان نزدیک برای خطاب قرار دادن فرد استفاده می‌شود و خانواده برای تنبیه، ابراز احساسات، تشویق، ایجاد عاطفه و غیره از این نام استفاده می‌کند (Ibid, 26).

گوگول پس از مدتی زندگی در فضای مهاجرت برای برقراری رابطه‌ی عاطفی موثرتر با دیگران نام جدید نیکیل را برای خود انتخاب می‌کند. انتخاب نام جدید آغاز ورود فرد مهاجر به فضای بینابینی و شروع پذیرش و شکل دادن به هویت فراملی است. واکنش‌های تند گوگول به کنترل والدین و نفوذ آنها منجر به فرار نمادین او از سنت‌های بنگالی خانواده می‌شود. رفتن گوگول به خوابگاه و آغاز تجربه جدید پذیرش هویت غربی، دورانی است که اکثر مهاجرین نسل دوم آنرا تجربه می‌کنند. در حقیقت مهاجرین نسل دوم در فضای میانه فرهنگی با این چالش روبرو هستند که آیا پذیرش هویت غیر غربی، هویت ملی آنان را به چالش خواهد کشید؟ با این تصور، لاهیری سیری مدور برای رسیدن شخصیت رمان خود به فضای بینابینی و پذیرش هویت فراملی ترسیم می‌کند. خوابگاه محل اقامت او نوعی هتروتوپیای بحرانی برای اوست که در آن تجربه‌هایی متفاوت با فضای خانه کسب می‌کند. اما در نهایت پس از همه تجربه‌های جدید، گوگول بازگشتی نمادین به خانه دارد. مرگ پدر و شنیدن داستان دلیل انتخاب نام گوگول برای او باعث می‌شود او به شکلی نمادین با فرهنگ ملی خود آشتی پیدا کند. گوگول در این سفر تجربی می‌تواند به فضایی بینابینی و میانه دست یابد که در آن هویت فراملی فرد را برای زندگی در غرب آماده می‌سازد.

همان‌طور که در پایان بخش پیشینه تحقیق اشاره شد، نویسندگان ادبیات مهاجرت به دو شکل روند هویت‌پذیری را برای مهاجرین تعریف می‌کنند. شکل اول پذیرش

هویتی فراملی و دورگه است که در فضای میانه فرهنگی رخ می‌دهد و شکل دوم پذیرش هویت فضای مهاجرت است که در آن مهاجر نسل دوم هیچ ارتباطی با تجربیات زیست شده والدین خود ندارد و مکان فعلی را خانه می‌داند. در شکل دوم هویت پذیری، چالش و شکاف عمیقی بین مهاجرین نسل اول و دوم وجود دارد که دلیل عمده آن عدم درک متقابل دو نسل از تجربیات زیست شده یکدیگر است که در دو فضای متفاوت رخ می‌دهد. مهنوش مزارعی نویسنده دوم مورد بحث در این تحقیق از آن دسته نویسندگانی است که شکل دوم هویت پذیری را در نسل دوم مهاجرین به نمایش می‌گذارد. او چالش و تقابل آشکار بین نسل اول و دوم را در داستانهای متعددی به نمایش می‌گذارد. شخصیت‌های نسل اول آثار لاهیری زمان زیادی را صرف رسیدن به فضای «میانه یا بینایی» می‌کنند تا بتوانند هویتی فراملی را برای ایجاد ارتباط با فضای جدید مهاجرت نهادینه نمایند. اما مزارعی شخصیت‌های نسل اول مهاجرین را با هویتی کاملاً سیال نشان می‌دهد که توانسته‌اند در فضای سوم، هویتی فراملی را در خود نهادینه سازند.

یکی از تفاوت‌های مهم شخصیت‌های لاهیری و مزارعی در نوع شخصیت پردازی و تعریف ارتباط و گفتمان با دنیای خارج فضای مهاجرت است. شخصیت‌های داستان‌های مزارعی از نظر ایجاد ارتباط و گفتمان با دنیای مهاجرت دچار مشکل نیستند. آنها به راحتی در محل کار و یا دیگر محیط‌های اجتماعی با دیگران رابطه برقرار کرده و حتی سنت‌های فرهنگی و هویت ملی خود را به راحتی در معرض ارتباط و انتقال قرار می‌دهند به طوری که دیگران بسیاری از ارتباطات و گفتمان‌های فرهنگی شخصیت‌ها را به خوبی درک کرده و با آن ارتباط برقرار

می‌کنند. این مسأله در مورد شخصیت‌های لاهیری زیاد صادق نیست. اکثر شخصیت‌های لاهیری ناتوان از ایجاد گفتمان فرهنگی و تبادل فرهنگی هستند.

ناتوانی شخصیت‌های لاهیری در ایجاد ارتباط با فضای مهاجرت نمادی از ناتوانی آنها در پذیرش هویت جدید یا هویت فراملی است. برخلاف شخصیت‌های لاهیری، شخصیت‌های داستان‌های مزارعی بازه زمانی برای پذیرش هویت فراملی را پشت سر گذاشته و در حقیقت مرزهای فرهنگی و هویتی را در نور دیده و می‌توانند به راحتی در بین مرزهای هویت ملی و فراملی هویتی سیال داشته باشند.

یکی از داستان‌هایی که در آن چالش بین نسل اول و دوم و نقش فضا و مکان در شکل‌گیری هویت فراملی قابل بررسی است، داستان «جاده» است. داستان «جاده» مسیر کوتاهی از مسافرت بین شهری خانواده‌ای است که از سفری کوتاه به خانه بازمی‌گردند. در طول مسیر دو زن که در صندلی جلوی ماشین نشسته‌اند مرتب به مرور خاطرات خود از ایران مشغول‌اند مرور خاطرات شهرهای ایران مثل شیراز، سنندج، تهران تبریز و مشهد نشان از دل‌بستگی‌های شدید عاطفی شخصیتها نسبت به زادگاهشان است. در طول داستان چند بار شخصیت اصلی داستانی که پشت رل اتومبیل نشسته افسوس می‌خورد که نمی‌تواند به ایران برگردد (مزارعی، ۸۲).

زن شخصیت داستان جاده با همانند سازی مسیر جاده‌ای که در آن در حال رانندگی است مرتب خاطرات دوران گذشته را در ایران مرور می‌کند. او در حالی که در اتوبان ۱۰۱ در حال رانندگی است، که به نظر می‌رسد اتوبانی در لس آنجلس یا جایی در آمریکا است، ایران را به خاطر می‌آورد. (مزارعی، ۸۱)

تمایز بین واقیت و رویا در داستان جاده، به نوعی به تشخیص تفاوت بین زادگاه و محل جدید زندگی شهری کمک می‌کند. راوی داستان جاده از آشنایی زن از اتوبان ۱۰۱ و شناخت همه خروجی‌های آن می‌گوید ولی ذهن شخصیت زن راننده داستان در شیراز می‌گذرد و از مسافرت‌های خود به تبریز و شیراز می‌گوید. راوی دوباره به سراغ ذهن شخصیت زن راننده داستانی می‌رود. زن به یاد می‌آورد که زیاد تبریز

را نمی‌شناسد اما تهران را به خوبی به یاد می‌آورد. زن شروع به مرور خاطرات خود از تهران می‌کند و خیابانهایی را که در آن رانندگی می‌کرده را مرور می‌کند. تخت جمشید، روزولت، پهلوی و امیریه همگی خیابانهایی هستند که در ذهن شخصیت داستان مرور می‌شوند. زن راننده اگر چه در اتوبان ۱۰۱ رانندگی می‌کند اما خود را در خیابانهای تهران احساس می‌کند و در ذهن خود آن خیابانها را سیر می‌کند. تقابل بین رویا و واقعیت وقتی رخ می‌دهد که زن یادش نمی‌آید که چطور به خیابان تخت جمشید می‌رفت (مزارعی، ۸۲).

تقابل دوم کمی زودتر اتفاق می‌افتد. زن مسن داخل ماشین به راننده گوشزد می‌کند که ایران دیگر همان ایران سابق نیست. این کنایه وقتی برای خواننده مشخص می‌شود که زن راننده در ذهن خود خیابانهای تهران را با نام سابق مرور می‌کند: پهلوی، روزولت، امیریه و... (مزارعی، ۸۲).

مرور خاطرات ایران و نا آشنایی کامل زن راننده با ایران دو پیام مهم دارد: اول اینکه شخصیت مهاجر ایرانی هنوز ریشه‌های فرهنگی زادگاه خود را در ذهن خود دارد و هویت ملی هنوز در زن مهاجر شرقی ریشه‌های قوی و مستحکمی دارد و دوم اینکه زن شخصیت داستان مرزهای هویت ملی را پشت سر گذاشته و توانسته است با پذیرش هویتی تراملی به نوعی تعادل در هویت دوگانه خود برسد.

مرور خاطرات زن راننده با دلیل آمدن زن مسن داخل ماشین به نوعی حس نوستالژیک تلخ بدل می‌شود که سمبلهای مرگ و نابودی را در خود دارد. سرور خانم، زن مسن داخل ماشین، زن دایی راننده است که خبر مرگ مادر بزرگ او را آورده است که در مشهد و در تنهایی از دنیا رفته است. مرگ ناراحت کننده بی بی جان و اینکه فرزندانش نتوانسته‌اند قبل از مرگش به او سر بزنند دلیل دیگری از نا آشنایی زن راننده ماشین از شرایط فعلی ایران است. با این وجود زن، در رویای خودش سفر

خیالی به ایران را مرور می‌کند که در آن به خانه سرور خانم با دیوارهای کاه گلی و در چوبی سر می‌زند و از شیراز و اصفهان و سنندج بازدید می‌کند.

همانطور که در این بخش اشاره شد تفاوت بین نسل اول و دوم مهاجرین در درک و پذیرش فضای مهاجرت و عدم برقراری ارتباط عاطفی و فرهنگی نسل دوم با نسل اول از چالش‌های مهم مهاجرین است. در آثار لاهییری، نسل دوم و سوم مهاجرین درک متفاوتی از فضای مهاجرت دارند و بسیاری از سنتها و خاطرات نسل اول برای آنها از لحاظ فرهنگی فاقد معنا و مفهوم است. تفاوت بین نسل اول و دوم مهاجرین در حقیقت تفاوت بین فضای متفاوتی است که دو نسل در آن بزرگ شده‌اند. در داستان «جاده» زن می‌خواهد ضبط صوت ماشین را روشن کند اما ترس از غرغره‌های پسرش که بی حوصله در صندلی عقب ماشین دراز کشیده او را از این کار برحذر می‌دارد. وقتی زن بالاخره ضبط صوت را روشن می‌کند دلیل اعتراض پسرش را متوجه می‌شویم. او از موسیقی سنتی ایرانی لذت نمی‌برد و آنرا بدترین موسیقی دنیا می‌نامد: (مزارعی ۸۴)

تفاوت و شکاف عمیق بین دو نسل در انتهای داستان دو مفهوم یا مضمون دیگر را که هدف اصلی این تحقیق است مشخص می‌نماید. مضمون اول همان تفاوت بین تجربیات زیست شده نسل اول و دوم و عدم ارتباط عاطفی و فرهنگی نسل دوم با این تجربیات است که امکان انتقال و ایجاد گفتمان میان دو نسل مهاجرین را از بین برده و شکاف عمیقی از لحاظ هویتی و فرهنگی بین این دو نسل ایجاد می‌کند. مضمون دوم پذیرش هویت تراملی در نسل اول مهاجرین است که هنوز چالش محسوب می‌شود. نمی‌توان به صراحت ابراز داشت که شخصیت زن داستان جاده با همه خاطرات و نوستالژی که از زادگاهش دارد، توانسته با ورود به فضای سوم هویتی دوگانه را به طور کامل بپذیرد و هویت فراملی در او به طور کامل شکل گرفته است. اما آنچه از

پذیرش هویت فراملی در آنان ایجاد نمی‌نماید.

۵- نتایج و بحث

در این پژوهش بر اساس نظریه «فضای میانه یا بینابین» هومی بابا به این مسأله پرداخته شد که در آثار جومپالاهیری و مهرنوش مزارعی فضای میانه منجر به شکل‌گیری نوعی هویت دورگه و فراملی برای شخصیت‌های آثار ادبی آنها گشته است. لاهیری شخصیت‌های خود را در چهار راهی به تصویر می‌کشد که در آن انسان‌ها با فرهنگ‌های مختلف وجود دارند. در این چهار راه فرهنگ‌های بومی و جهانی با همدیگر برخورد می‌کنند و تعامل و ارتباطی بین این فرهنگ‌ها رخ می‌دهد. لاهیری فضایی میانه یا بینابین را برای مهاجرین هندی در آمریکا به تصویر می‌کشد. اگرچه شخصیت‌های مهاجر داستانهای او به شدت به گذشته خود وابسته هستند، اما در طول زمان سعی می‌کنند فضایی در آمریکا برای خود ایجاد نمایند که از طریق آن بتوانند بین فرهنگ‌های مختلف رابطه و گفتمان ایجاد نمایند و از مرزهای مشخص و محدود یک ملت با ایجاد هویت جدید و گفتمان بین فرهنگی عبور نمایند. در نهایت، این گفتمان منجر به پیدایش نوعی هویت فراملی می‌گردد. بنابراین می‌توان به این نتیجه اشاره داشت که هویت فراملی برای مهاجرین مکمل هویت ملی تلقی می‌شود و هویتی جدید به آنها می‌دهد که هویت ملی را به چالش نمی‌گیرد. تکمیل هویت ملی به این دلیل مطرح است که جامعه مهاجرین در غرب به ابزار یا زبان ارتباطی نیازمندند که هویت ملی خود را در فضای جدید در معرض تعامل قرار داده و بتوانند با ایجاد فضای ارتباطی بین فرهنگی، از فرهنگ غرب متأثر و فرهنگ خود را به غریبان بشناسانند. این تعامل از دیگری انگاشته شدن آنها در فضای جدید کاسته و این امکان را به آنها می‌دهد تا بتوانند در بین مرزهای فرهنگی، هویتی سیال کسب نمایند.

۳۳۰
Norton.

12. Foucault, Michel. (1967). Of Other Spaces, Heterotopias. French journal Architecture /Mouvement/ Continuité. Translated from the French by Jay Miskowiec.

13. Gomes Carreira, Shirley de Souza. (2011). Memory and forgetting: an analysis of “Unaccustomed Earth”, by Jhumpa Lahiri. A Journal for the Humanities and Social Sciences Department of Literature, University of Guadalajara Spring issue.

14. Inman, Ladany, Constantine, & Morano, (2001). Handbook of Multicultural Counseling Competencies. John Wiley & sons, Inc. New Jersey: Hoboken.

15. Lahiri, Himadri. (2008). Individual-family interface in Jhumpa Lahiri's The Namesake. E-journal of American Studies in Hungary. IV(2) Fall 2008.

16. Lahiri, Jhumpa. (2000). Interpreter of Maladies, Flamingo, Harper Collins.

17. Lahiri, Jhumpa. (2003). The Namesake. Boston: Houghton Mifflin.

18. Lahiri, Jhumpa. (2008). Unaccustomed Earth. NY: Random House.

19. Paudyal, Binod. (2010). Re-imagining Transnational Identities in Norma Cant's Cannula and Jhumpa Lahiri's The Namesake. Utah State Univeristry, (M.A Thesis). Retrieved from <http://www>.

